

تحلیل سندی اندیشه رجعت در روایات امام باقر علیه السلام و رد توهم تحریف در آراء محدث نوری در روایت مربوط به آیه ۲۴ سوره نحل

لیلا ابراهیمی^۱
سید محمد نقیب^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۷/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۱۹

چکیده

مسئله رجعت از ضروریات مذهب و مکتب تشیع است. رجعت در اصطلاح امامیه به معنای بازگشت گروهی از مؤمنان حقیقی برای دریافت پاداش و گروهی از معاندان برای رسیدن به عذاب است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از گزارش‌های مندرج در منابع مختلف روایی و تاریخی، در پی یافتن پاسخ پرسش‌هایی درباره موضوع رجعت در دوران امامت امام باقر علیه السلام است. بررسی سیر تاریخی روایات نشان می‌دهد که اعتقاد به رجعت قبل از امام باقر علیه السلام به صورت جدی مورد بحث نبود، اما از دوران آن حضرت در قالب استدلال و گفت‌وگو مطرح شده است. این روایات براساس ناقل اول روایت به پنج دسته تقسیم می‌شود که نقل‌کنندگان اولیه آنها را ابی حمزه ثمالی، جابر بن یزید جعفی، زراره بن اعین، حمران بن اعین و ابی صامت حلوانی تشکیل می‌دهند. از مجموع شانزده روایتی که از لحاظ سندی و دلالتی مورد بررسی قرار گرفت، تنها سه روایت صحیح است و سایر روایات با ضعف سند مواجه بوده و غیرقابل اعتماد هستند. محدث نوری هم با تکیه بر نمونه‌هایی از روایات رجعت که ضعف سندی دارند، ادعا می‌کند که بخشی از قرآن که درباره ائمه معصومین علیهم السلام یا دشمنان آنان بوده، حذف شده و اکنون در قرآن فعلی وجود ندارد و همین امر تحریف به نقیصه در قرآن را ثابت می‌کند.

واژگان کلیدی

رجعت، روایات تفسیری امام باقر علیه السلام، غلو، ناقل اول روایت، تحریف قرآن.

۱. طلبه سطح چهار جامعه الزهرا علیها السلام قم، ایران (نویسنده مسئول) (Ebrahimi.ly1@gmail.com).

۲. دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (amin200057@yahoo.com).

عصر امام باقر علیه السلام یک مقطع مهم در اصلاح فرهنگی و رواج مباحث کلامی و جریان‌های انحرافی در میان مسلمانان به شمار می‌رود. اگر به سیر تاریخی نگاه کنیم شیعه تا زمان امامان پنجم، ششم، هفتم و هشتم، خیلی از آموزه‌ها را به سبب نبود فضای مناسب نمی‌شناخت. از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین اقدامات دوران امامت امام باقر علیه السلام، نسبت دادن احادیث دروغین به امامان شیعه از سوی غالیان^۱ بود که در زمان آن حضرت اندیشه‌های غلوآمیز رو به رشد نهاد و در دوران امامت امام صادق علیه السلام گروه‌های زیادی از غلات به وجود آمدند. فراوانی نسبت‌های دروغینی که به ائمه اطهار علیهم السلام داده می‌شد، سبب شد تا خود اهل بیت علیهم السلام و اصحاب ایشان بصورت جدی با جریان غلو مقابله کنند. برخوردهای ائمه علیهم السلام با این گروه، نشانگر خطر اقدامات این گروه برای اسلام است. از جمله این برخوردها می‌توان به لعن و طرد مغیره بن سعید و ابوالخطاب اسدی^۲ اشاره نمود که اکثر این موارد در دوره امام باقر و امام صادق علیهم السلام

۱. غالیان را کسانی می‌دانند که در حق امامان خود مبالغه کرده و آنها را از حدود مخلوقیت بالا می‌برند (شهرستانی، ۱۴۱۳ق: ۱۷۶)

۲. کشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت در تفسیر آیه مبارکه ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ، تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾ (شعراء: ۲۲۱-۲۲۲) فرمودند: آنان هفت نفرند: ۱. مغیره بن سعید؛ ۲. بنان یا بیان بن سماعن؛ ۳. صائد النهدی؛ ۴. حمزه بن عماره؛ ۵. حارث شامی؛ ۶. عبدالله بن عمرو بن حارث؛ ۷. ابوالخطاب (کشی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۵۷۷). اَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ السُّلُوْلِيُّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ صَفْوَانَ عَنِ عُبَيْسَةَ بْنِ مُضَعَبٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَيُّ شَيْءٍ سَمِعْتَ مِنْ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّكَ وَصَعْتَ بِدَعْوَىٰ صَدْرِهِ وَقُلْتَ لَهُ عَيْهٌ وَلَا تَنْسُ وَ إِنَّكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ إِنَّكَ قُلْتَ لَهُ عَيْبَةٌ عَلِمْنَا وَ مَوْضِعٌ سِرِّتَا أَمِينٍ عَلَىٰ أَحْيَانِنَا وَ أَمْوَاتِنَا قَالَ لَا وَ اللَّهُ مَا مَسَّ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِي جَسَدَهُ إِلَّا يَدُهُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ إِنِّي قُلْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ فَوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أَعْلَمُ فَلَا أَجْرَنِي اللَّهُ فِي أَمْوَاتِي وَ لَا بَارِكْ لِي فِي أَحْيَائِي إِنْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ قَالَ وَ قَدَامَهُ جُوبِرِيَّةٌ سَوْدَاءٌ تَدْرُجُ قَالَ لَقَدْ كَانَ مِثِّي إِلَىٰ أُمَّ هَذِهِ أَوْ إِلَىٰ هَذِهِ كَخَطِّةِ الْقَلَمِ فَأَتْتَنِي هَذِهِ فَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا كَانَتْ تَأْتِينِي وَ لَقَدْ قَاسَمْتُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ خَائِطًا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فَأَصَابَهُ السَّهْلُ وَ الشَّرْبُ وَ أَصَابَنِي الْجَبَلُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ إِنِّي قُلْتُ هُوَ عَيْبَةٌ عَلِمْنَا وَ مَوْضِعٌ سِرِّتَا أَمِينٍ عَلَىٰ أَحْيَانِنَا وَ أَمْوَاتِنَا فَلَا أَجْرَنِي اللَّهُ فِي أَمْوَاتِي وَ لَا بَارِكْ لِي فِي أَحْيَائِي إِنْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ شَيْئًا مِنْ هَذَا قَطُّ (همان: ۵۷۹)؛ از عنبسة بن مصعب روایت شده که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: از ابوالخطاب چه شنیده‌ای؟ عرض کردم: شنیدم که ابوالخطاب می‌گفت: شما دست خود را بر روی سینه‌اش نهاده و فرموده‌اید: قلبت روشن و نورانی شود و همه چیز بفهمی و هیچ چیز را فراموش نکنی و این که شما علم غیب می‌دانید و شما به او فرموده‌اید: او حامل دانش، محل اسرار و امین بر زنده و مرده ما است. امام صادق فرمودند: به خدا سوگند چنین نیست، هرگز عضوی از بدن من عضوی از بدن او را لمس نکرده است مگر دست او؛ اینکه او ادعا می‌کند من علم غیب می‌دانم، به همان خدایی که جز او خدایی نیست من غیب نمی‌دانم؛ و خداوند مصیبتم را در سوگ مردگانم پاداش ندهد و مرا از برکت وجود زندگانم بهره‌مند نگرداند اگر من چنین چیزی را به او گفته باشم؛ و اما این ادعا که من گفته‌ام او حامل علم ما است هم دروغ است و خداوند مصیبتم را در سوگ مردگانم پاداش ندهد و مرا از برکت وجود زندگانم بهره‌مند نگرداند اگر

است. در مقابله با گسترده‌گی اقدام غالیان، زراره بن اعین یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام آرزو می‌کرد که بتواند آتشی فراهم آورد و احادیث شیعه چنین احادیثی را بسوزاند (عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۱، ۳۲).^۱ امام صادق علیه السلام هم فرمودند: اگر زراره نبود احادیث پدرم از بین می‌رفت (کشی، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۳۴۸).^۲

همین عوامل، دلالت بر نفوذ این روایات جعلی در کتب حدیث داشت. نمونه آن، بعضی روایاتی است که در مسئله رجعت - که عقیده ای صحیح و قرآنی است - در برخی کتب حدیثی و تفسیری شیعه موجود است. شهرستانی درباره محدودۀ غلو و اعتقادات غلوآمیز می‌نویسد: بدعت غلات در چهار چیز است: تشبیه به خدا، بداء، رجعت و تناسخ (شهرستانی، ۱۴۱۳ق: ۱۷۶).^۳

اخبار تاریخی دلالت دارد که زمینه طرح مفصل اندیشه رجعت در شیعه، در آغاز امر به صورت جدی وجود نداشته^۴ و از دوران امام باقر علیه السلام روایات رجعت به صورت شاخص، طرح می‌شود تا جایی که عمده روایات مربوط به رجعت را امام صادق علیه السلام فرموده‌اند. در همین دوره از برخی از روایان تنها به دلیل اعتقاد به رجعت، حدیث نقل نمی‌شد. ابو محمد جابر بن یزید جعفی کوفی (م ۱۲۸ق) از روایان معاصر امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است که برخی از علمای اهل تسنن او را از غالیان محسوب می‌کنند.^۵ مسلم در *الصحيح* خود، از ابن جریر چنین

چنین چیزی گفته باشم.

۱. قَالَ زُرَّارَةُ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «أَيُّ شَيْءٍ عِنْدَكَ مِنْ أَحَادِيثِ الشَّيْعَةِ فَقُلْتُ: إِنَّ عِنْدِي مِنْهَا شَيْئًا كَثِيرًا - قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَوْقِدَ لَهَا نَارًا ثُمَّ أَخْرِقُهَا».

۲. قال أبو عبد الله عليه السلام: رحم الله زرارة بن أعين، لو لا زرارة بن أعين، لو لا زرارة و نظراؤه لاندست احاديث أبي؛ أبو عبد الله عليه السلام: «لولا زرارة لظننت أن احاديث أبي ستنهب» (نوری، ۱۴۲۹ق: ج ۲۵، ۵۳).

۳. بدع الغلاة محصورة في أربع: التشبيه والبداء والرجعة والتناسخ.

۴. البته مسئله رجعت در نیمه دوم قرن اول هجری در فرقه کیسانیه نمود بیشتری پیدا کرده بود، این گروه به برادر امام حسین علیه السلام، یعنی محمد بن حنفیه روی آوردند. آنها او را مهدی موعود دانستند، به گونه‌ای که پس از مرگ محمد بن حنفیه، قائل به جاودانگی و رجعت او شدند. آنان حتی می‌گفتند که او نمرده، بلکه در کوه رضوی پنهان شده است و زمانی که خداوند بخواهد او باز خواهد گشت و جهان را پراز عدل و داد خواهد کرد (نوبختی، ۱۳۸۱ش: ۲۷).

۵. محمدرضا مظفر در مورد نظر اهل تسنن در باب رجعت می‌نویسد: «والقول بالرجعه يعد عند أهل السنة من المستنكرات التي يستقبح الاعتقاد بها، وكان المؤلفون منهم في رجال الحديث يعدون الاعتقاد بالرجعه من الطعون في الراوى والشناعات عليه التي تستوجب رفض روايته وطرحها. ويبدو أنهم يعدونها بمنزلة الكفر والشرك بل أشنع، فكان هذا الاعتقاد من أكبر ما تنبذ به الشيعة الإمامية ويشنع به عليهم» (مظفر، ۸۱)؛ اهل تسنن، عقیده به رجعت را خلاف عقاید اسلامی می‌دانند و آن را هیچ نمی‌پسندند. نویسندگان و شرح حال نویسان آنان، معتقدان به رجعت را

←

نقل می‌کند:

با جابر بن یزید جعفی ملاقات کردم، اما از وی چیزی ننوشتم، زیرا به رجعت اعتقاد داشت (قشیری نیشابوری، ج ۱، ۱۵).^۱

ابی شبیه می‌گوید:

اما جابر جعفی، حدیثش ضعیف است. قسم به خدا! او بسیار دروغگو است، چون ایمان به رجعت دارد (یحیی بن معین، ج ۱، ۲۰۷).^۲

ابن حبان درباره ایشان می‌گوید:

او سبئی و از یاران عبدالله بن سبأ بود و به رجعت حضرت علی علیه السلام به دنیا اعتقاد داشت (ابن حبان، ج ۱، ۲۰۸).^۳

می‌توان گفت که دوران امام باقر علیه السلام نقطه آغازین حرکت اصلاح فرهنگی و ترمیم فرهنگ شیعه است. تحلیل گزارش‌ها و اخبار تاریخی این عصر حاکی از این است که بحث و نظر درباره رجعت به صورت گسترده و جدی در دوره قبل از امام باقر علیه السلام مطرح نبوده و اهل بیت علیهم السلام فقط به ذکر اصل رجعت اکتفا کرده و درصدد اثبات و یا پاسخ استدلالی سخنان مخالفان نبوده‌اند. ولی در روزگار امامت ایشان، اندیشه‌های اسلامی از جمله رجعت، مورد گفت‌وگو و استدلال قرار می‌گرفت. به عنوان نمونه در آن دوره، اهل عراق از زمره کسانی بودند که به شدت با اعتقاد به رجعت مخالفت می‌کردند. از ابوبصیر روایت شده که گفت:

حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: آیا مردم عراق رجعت را انکار می‌کنند؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا این آیه را در قرآن نخوانده‌اند: «وَيَوْمَ نَخْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»؟ (بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۴، ۲۳۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۵۳، ۴۰).^۴

از این روایت تاریخی به خوبی روشن می‌شود که در آن زمان، مسئله رجعت مورد بحث و گفت‌وگو بوده و اهل عراق آن را نمی‌پذیرفتند و در مقابل حضرت باقر علیه السلام، از آیات قرآن بر

طعن و طرد کرده و آن را نشانه‌ای برای رد روایت راوی می‌دانند. گویا در نظر آنان، عقیده به رجعت، در شمار کفر و شرک یا بدتر از آن قرار دارد و به این بهانه، شیعه را جرح می‌کنند.

۱. «لقيت جابر بن يزيد الجعفي فلم أكتب عنه كان يؤمن بالرجعه».

۲. «أما جابر الجعفي فكان ضعيفاً وكان والله كذباً! يؤمن بالرجعه».

۳. «وكان سبأيا من اصحاب عبدالله بن سبأ وكان يقول إن علياً يرجع الى الدنيا».

۴. عن أبي بصير قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: ينكر أهل العراق الرجعة؟ قلت: نعم. قال: أما يقرءون القرآن «وَيَوْمَ نَخْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»؟

رجعت استدلال می‌کند. همچنین حنان بن سدیر از پدرش نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام در مورد رجعت سؤال کردم، حضرت سه بار فرمود:

قدریه رجعت را انکار می‌کند (حلی، ۱۹۵۰م: ۲۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۵۳، ۶۷).^۱

با توجه با این که افراد مختلفی اقدام به جعل اخبار و روایات و نسبت دادن آنها به اهل بیت علیهم السلام می‌نمودند و با استناد به این روایات، افکار و اذهان مردم را نسبت به جایگاه خداوند متعال و ائمه معصومان علیهم السلام مخدوش می‌نمودند. لذا پرسش اصلی این است که آیا در روایات مربوط به رجعت در زمان امام باقر علیه السلام غلو صورت گرفته است؟ یا خیر همه روایات مورد اعتماد هستند؟ آیا احتمال جعل روایات رجعت، توسط غلات وجود دارد؟ آیا روایات رجعت زمینه ای برای تحریف قرآن به حساب می‌آیند یا خیر؟. موضوع رجعت بارها محور تحقیقات مختلف بوده و دانش پژوهان اسلامی، کتب و مقالات متعددی در این موضوع نگاشته‌اند، که هر يك از سبکی ویژه برخوردار است. اما در این نوشتار، روایات منسوب به امام باقر علیه السلام در موضوع رجعت براساس اطلاعات رجالی و ناقل اول حدیث، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است.

مفهوم‌شناسی رجعت

خلیل بن احمد (م ۱۷۴ق) می‌نویسد:

ماده «رجع» در معنای لازم و متعدی به کار می‌رود. «الرجعه»، مصدر «مرّه» به معنای يك بار بازگشتن است و رجعت در مورد بازگشتن شخص به همسر خود پس از طلاق، به کار می‌رود (فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ۲۲۵).

راغب در مفردات می‌نویسد:

رجوع در لغت به معنای بازگشت به نقطه آغاز حقیقی یا فرضی است. نقطه آغاز ممکن است مکان، عمل یا سخن باشد. بازگشت کننده می‌تواند خود شیء، بخشی از آن یا اثرش باشد. «الرجعه» - به کسر راء - به معنای بازگشت مرد به همسرش در طلاق است و الرجعه - به فتح راء - در معنای بازگشت به دنیا پس از مرگ به کار می‌رود (راغب، ۱۴۱۲ق: ۳۴۲).

در لسان العرب آمده است:

«الرجعه» با تاء وحدت به معنای یک بازگشت و برگشتن خاص است (ابن منظور،

۱. «سألت أبا جعفر علیه السلام عن الرجعة فقال: القدرية تنكرها ثلاثا».

۱۴۱۴ق: ج ۸، ۱۱۴).

طریحی هم رجعت را به این معنا گزارش کرده است:

الرَّجْعَةُ بِالْفَتْحِ هِيَ الْمَرَّةُ فِي الرَّجُوعِ بَعْدَ الْمَوْتِ بَعْدَ ظَهْرِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (طریحی، ۱۳۷۵ش: ج ۴، ۳۳۴).

فیومی می‌نویسد:

«الرَّجْعَةُ» بِفَتْحِ رَاءٍ، بِهَ مَعْنَى رَجُوعٍ وَبِازْغَشْتِنِ اسْتِ، كَقَوْلِهِ: فَلَانِي اِيْمَانٌ بِهَ رَجَعْتُ دَارِدٌ؛ يَعْنِي اِيْمَانٌ بِهَ بِرْغَشْتِنِ بِهَ دُنْيَا دَارِدٌ (فیومی، ۱۴۱۴ق: ج ۲، ۲۲۰).

گروهی گفته‌اند که فعل «رجع» با فعل «ردد» دارای یک معنا است (ابن درید، ۱۹۸۷م: ج ۱، ۴۶۰؛ ازهری، ج ۱، ۲۳۴). ابن فارس می‌نویسد:

«رجع» دلالت بر تکرار و بازگشت دارد و از موارد کاربرد آن می‌توان به «امرأة راجع زنی که شوهرش بمیرد و او به خانه پدر بازگردد»، «الترجیع فی الصوت: تردید و برگرداندن صدا»، «المرجوع: پاسخ نامه»، «الرجاع: بازگشت کبوتر پس از طی مسافت طولانی» و «ارجعت الابل: شتری که لاغر شده و دوباره به حالت اولش برگردد و چاق شود» اشاره کرد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۴۹۰).

بررسی اغلب کتاب‌های لغت نشان می‌دهد که بین معانی و مصادیق مطرح شده برای رجعت، یک اشتراکی هم وجود دارد و آن بازگشت به نقطه، حالت و عملی است که آغاز و شروع آن جا بوده است. مثل بازگشت روح به بدن در دنیا. رجعت از نظر اصطلاحی هم با معنای لغوی خود تناسب دارد و به صورت خاص به بازگشت حجت‌های الهی، گروهی از مؤمنان خالص و گروهی از کفار و منافقین که در زمان ظهور به امر خدا زنده می‌شوند و به دنیا بازمی‌گردند، اطلاق می‌شود.

شیخ مفید (م ۴۱۳ق) در تبیین معنای اصطلاحی رجعت چنین می‌نویسد:

خداوند گروهی از اموات را به همان صورتی که در گذشته بودند، به دنیا برمی‌گرداند، و گروهی را عزیز و گروهی دیگر را ذلیل می‌کند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه و نصرت داده، و مظلومین را بر ظالمین و ستمگران غلبه می‌دهد، این واقعه هنگام ظهور ولی عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ رخ خواهد داد (مفید، ۱۴۱۳ق: ۷۷-۷۸).^۱

۱. «ان الله يرد قوما من الاموات الى الدنيا في صورهم التي كانوا عليها فيعز فریقا و یذل فریقا و المحقین من المبطلین و المظلومین منهم من الظالمین و ذلك عند قیام مهدی آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

سیدمرتضی (متوفای ۴۳۶ق)، می نویسد:

بدان که بر اساس اعتقاد شیعه امامیه خداوند هنگام ظهور امام مهدی علیه السلام دسته‌ای از شیعیان و گروهی از دشمنان آن حضرت را که پیش از قیام حضرت درگذشته‌اند، به دنیا برمی گرداند. هدف از این برنامه، رسیدن شیعیان به ثواب یاری امام زمان علیه السلام و انتقام‌گیری از دشمنان آن حضرت است (شریف، ۱۴۰۵ق: ج ۱، ۱۲۵).^۱

طبرسی می گوید:

خداوند در زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام گروهی از آنها که مرده‌اند، زنده می‌کند. بعضی از رجعت‌کنندگان، از دوستان و شیعیان مهدی هستند که ثواب نصرت و کمک او نصیب‌شان می‌شود و به دولت مهدی شاد می‌شوند. بعضی دیگر، از دشمنانش هستند که برای گرفته شدن انتقام از ایشان برمی‌گردند، تا عذاب دنیا را بچشند و به دست شیعیان کشته شوند (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۷، ۳۶۷).^۲

برخی مفسران نوشته‌اند:

رجعت از عقاید معروف شیعه بوده و بعد از ظهور مهدی علیه السلام و در آستانه رستاخیز، گروهی از مؤمنان خالص و کفار و طاغیان بسیار شرور به این جهان باز می‌گردند. گروه اول، مدارجی از کمال را طی می‌کنند و گروه دوم، کیفرهای شدیدی می‌بینند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ج ۱۵، ۵۵۵).

یکی از قرآن پژوهان معاصر در تعریف این واژه می نویسد:

رجعت در اصطلاح به بازگشت و احیای عده‌ای قبل از قیامت کبری اطلاق می‌شود که به عقاید کلامی شیعه اختصاص دارد (خرمشاهی، ۱۳۷۷ش: ۱۰۹۷).

گونه‌شناسی روایت‌های امام باقر علیه السلام به مسئله رجعت با محوریت ناقل اول حدیث

مبنای رجعت در شیعه روایاتی است که از ائمه علیهم السلام رسیده است. روایات صادر شده از امام باقر علیه السلام از چند جهت به مسئله رجعت پرداخته است که شامل تعیین مصداق رجعت‌کنندگان، استدلال بر مسئله رجعت، بیان فلسفه و چرایی رجعت می‌شود. از آن جا که نقل‌کنندگان اولیه

۱. «إِنَّ الَّذِي تَذْهَبُ الشَّيْعَةُ الْإِمَامِيَّةُ إِلَيْهِ أَنْ اللَّهَ تَعَالَى يَعِيدُ عِنْدَ ظَهْرِ إِمَامِ الزَّمَانِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْمًا مَمَّنْ كَانَ قَدْ تَقَدَّمَ مَوْتَهُ مِنْ شَيْعَتِهِ لِيَفُوزُوا بِثَوَابِ نَصْرَتِهِ وَ مَعُونَتِهِ وَ مَشَاهِدَةِ دَوْلَتِهِ وَ يَعِيدُ أَيْضًا قَوْمًا مِنْ أَعْدَائِهِ لِيَنْتَقِمَ مِنْهُمْ». ۲. «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيَعِيدُ عِنْدَ قِيَامِ الْمَهْدِيِّ قَوْمًا مَمَّنْ تَقَدَّمَ مَوْتُهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءِهِ وَ شَيْعَتِهِ لِيَفُوزُوا بِثَوَابِ نَصْرَتِهِ وَ مَعُونَتِهِ وَ يَبْتَهَجُوا بِظَهْرِ دَوْلَتِهِ وَ يَعِيدُ أَيْضًا قَوْمًا مِنْ أَعْدَائِهِ لِيَنْتَقِمَ مِنْهُمْ وَ يَنَالُوا بَعْضَ مَا يَسْتَحِقُّونَهُ مِنَ الْعَذَابِ فِي الْقَتْلِ عَلَى أَيْدِي شَيْعَتِهِ».

روایات، مشترک نیستند، براساس ناقل اول روایت به پنج دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول: روایات ابی حمزه ثمالی (م ۱۵۰ق)

شیخ طوسی نام وی را ثابت بن دینار و کنیه پدرش را ابوصفیه دانسته که از قبیله ازدی و کوفی بوده و کنیه‌اش اباحمزه است (طوسی، ۱۳۷۳ش: ۱۲۹). نجاشی ثابت بن ابی صفیه را ثقه و مورد اعتماد ذکر کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۱۵). علامه حلی می‌گوید:

کنیه پدرش اباصفیه و کنیه خودش ابوحمزه ثمالی است که از امام علی بن حسین علیه السلام و بعد از ایشان روایت کرده است. ولیکن در مورد بقاء او در دوران امام موسی کاظم علیه السلام اختلاف واقع شده است. او ثقه است و از قبیله و نژاد عربی ازدی است (حلی، ۱۴۰۲ق: ۲۹).

در کتاب *الرجال* هم وی دارای کتاب و ثقه گزارش شده است (تقی‌الدین حلی، ۱۳۴۲ش: ۷۷). گروهی گفته‌اند:

ثقه عدل له کتاب قد لقی اربعة من الائمة علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر علیه السلام (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق: ج ۴، ۴۴۴؛ خوبی، ۱۴۱۳ق: ج ۴، ۲۹۴).

راوی نخست سلسله دوگانه حدیث امام باقر علیه السلام در موضوع رجعت، ابی حمزه ثمالی (م ۱۵۰ق) است:

روایت اول: از امام باقر علیه السلام در تعیین و تبیین مصداق آیات ﴿الْأَهْكَمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ * لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُغْلِبُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ نقل شده که می‌فرماید:

حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يَعْنِي أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالرَّجْعَةِ أَنَّهَا حَقٌّ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ يَعْنِي أَنَّهَا كَافِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ يَعْنِي أَنَّهُمْ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَى مُسْتَكْبِرُونَ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُغْلِبُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَقَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ هَكَذَا (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ فِي عَلِيٍّ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (قی، ۱۳۶۷ش: ج ۱، ۳۸۳؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۳، ۴۱۱؛ قی مشهدی، ۱۳۶۸ش: ج ۷، ۱۹۵؛ نهاوندی، ۱۳۷۱ش: ج ۳، ۵۷۱).

براساس روایت فوق، کسانی که قلوب آنها کافر است، از پذیرفتن رجعت سرباز می‌زنند؛ زیرا «کسانی که به آخرت ایمان ندارند» معنایش این است که آنها به حقانیت رجعت ایمان ندارند و مقصود از عبارت «قلب‌های آنها انکارکننده است» این است که آنها کافر هستند. در واقع می‌توان این‌طور هم گفت که قلوب آنها در اثر عدم پذیرش رجعت به کفر متمایل شده است. علی بن ابراهیم قمی، روایت فوق را با پنج واسطه از امام محمدباقر علیه السلام گزارش می‌کند. ابتدا راویان واقع شده در سند بررسی و سپس حکم نهایی درباره آن بیان می‌شود. صاحب *جامع الرواة* می‌نویسد: در سلسله اسناد روایات، دو نفر معروف در یک عصر به نام محمدبن فضیل وجود دارند:

۱. محمدبن فضیل صیرفی کوفی ازدی که ضعیف است.

۲. محمدبن قاسم بن فضیل بن یسار نهدی بصری که ثقه است و در موارد بسیاری با نام جد خود محمدبن فضیل از او نام برده شده است. این دو نفر از نظر راوی و از نظر مروی عنه، در مواردی مشترک هستند و صاحب *جامع الرواة* راوی یا مروی عنه مختص به محمدبن قاسم بصری و محمدبن فضیل کوفی را در موارد مختلف مشخص کرده است (اردبیلی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ۱۷۵). غیر از این دو، محمدبن الفضیل الرزقی و محمدبن فضیل بن عطاء مدنی هم در کتب رجالی دیده می‌شوند که راویان گمنامی هستند و حال‌شان مجهول است. شیخ طوسی محمدبن فضیل الکوفی الازدی را ضعیف گزارش کرده است (طوسی، ۱۳۷۳ش: ۳۴۳). نجاشی در کتاب خودش محمدبن قاسم بن فضیل و پدر و عمو و جدش را ثقه معرفی کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۶۲).^۱ ایشان محمدبن علی بن ابی شعبة الحلبی را هم با تعبیر «وجه اصحابنا و فقیههم. و الثقة الذی لایطعن علیه هو و اخوته و له کتاب التفسیر» وصف کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۲۵). ولی نام عبدالکریم بن عبدالرحیم مهمل است و در کتب رجالی دیده نمی‌شود.

روایت دوم: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ شَيْبَانَ قَالَ حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ كَلْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ التَّمَالِي قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمٌ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام لَتَصَرَّهُ

۱. «محمدبن قاسم بن الفضیل بن یسار النهدی ثقة هو و أبوه و عمه العلاء و جده الفضیل روی عن الرضا عليه السلام له کتاب.»

اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ أَوْلَ مَنْ يَتَّبِعُهُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَعَلَى النَّبِيِّ... (ابن ابی زینب (نعمانی)، ۱۴۲۲ق: ۲۴۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۵۲، ۹۱ و ۳۴۸). رجال کشی درباره «حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی» می‌گوید:

او کذاب و ملعون است، احادیث زیادی از او نقل شده و یک دوره تفسیر قرآن از وی نوشته شده است، اما من به خود اجازه نمی‌دهم حدیث زیادی از او نقل کنم (کشی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۷۹۶).^۱

در رجال نجاشی درباره «حسن بن علی بن ابی حمزه»، عبارت «فطعن علیه» به کار رفته است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۶). ابن غضائری هم او را ضعیف و از واقفیه به شمار آورده است (ابن غضائری، ۱۴۲۲ق: ۵۱).^۲ مجهول بودن «یوسف بن کلیب» نیز در کتب رجال، این روایت را غیرقابل اعتماد می‌کند.^۳

دسته دوم: روایات جابر بن یزید جعفی (۱۲۸ق)

راوی نخست زنجیره پنج‌گونه حدیث امام باقر علیه السلام پیرامون رجعت، جابر بن یزید جعفی است. علمای رجال معاصر و متقدم شیعه درباره وثاقت و عدم وثاقت وی اختلاف نظر دارند. نجاشی تاریخ وفات وی را سال ۱۲۸ق ذکر کرده (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۲۸) و لذا از روایان نیمه نخست قرن دوم هجری به شمار می‌رود. نجاشی، جابر بن یزید را تضعیف کرده و درباره او گفته است:

به جابر بن یزید ابو محمد نیز گفته شده، وی با امام باقر و امام صادق علیهما السلام ملاقات کرد و در سال ۱۲۸ هجری از دنیا رفت. گروهی را که از او روایت کرده‌اند، نکوهش و تضعیف کرده‌اند. از قبیل آن افراد عمرو بن شمر و مفضل بن صالح و منخل بن جمیل و یوسف بن یعقوب است. او خود شخصی مختلط بود. استاد ما ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان که خداوند رحمتش کند، اشعار زیادی را در این باره که دلالت بر اختلاط وی داشت، می‌سرود. ولی جای ذکر آنها این جا نیست. روایات بسیار کمی از جابر بن یزید در موضوع

۱. «کذاب ملعون، قد رویت عنه أحادیث كثيرة، و کتبت تفسیر القرآن کله من أوله الی آخره، الا انی لأستحل أن أروی عنه حدیثا واحدا».

۲. «واقف ابن واقف، ضعیف فی نفسه و ابوه اوثق منه».

۳. «لم یذکره وقع فی طریق النعمانی فی کتابه الغیبة عن یحیی بن زکریا بن شیبان، عنه، عن الحکم بن سلیمان» (نمازی شاهرودی، ۱۴۱۴ق: ج ۸، ۲۹۱).

حلال و حرام از او نقل شده است (نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ۱۲۸).^۱

مفهوم عبارت «کان فی نفسه مختلطاً» این است که جابر خودش دچار اختلاط شده بود و مطالب درست و نادرست را به هم می آمیخت. کشی اخباری را گزارش کرده است که در آنها به مدح و ذم جابر اشاره شده است. کشی از زراره نقل کرده است که می گوید:

درباره روایات جابرین یزید، از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. ایشان فرمودند: هرگز وی را نزد پدرم ندیدم، مگر یک بار و او هرگز پیش من نیامد (کشی، ۱۴۰۴ ق: ج ۲، ۴۳۶).^۲

از سوی دیگر، روایت زیاد بن ابی حلال هم دلالت بر مدح او دارد که می گوید، امام صادق علیه السلام درباره او فرمود:

خداوند جابر جعفی را رحمت کند، او ما را تصدیق می کرد و خداوند مغیره بن سعید را لعنت کند، او ما را تکذیب می کرد (کشی، ۱۴۰۴ ق: ج ۲، ۴۳۶).^۳

برخی از رجالیان متقدم از جمله برقی، اصلاً متعرض جرح و تعدیل او نشده اند (تقی الدین حلی، ۱۳۴۲ ش: ۹). شیخ طوسی هم در کتاب رجال خود او را جرح یا تعدیل نکرده است و فقط گفته که جابر از امام باقر و امام صادق علیه السلام حدیث نقل کرده است (طوسی، ۱۳۷۳ ش: ۱۷۶). فقط ابن غضائری او را ثقه معرفی کرده، اما در ادامه بیان نموده که بیشتر روایانی که از او نقل کرده اند، ضعیف هستند (ابن غضائری، ۱۴۲۲ ق: ۱۱۰). در میان رجالیان معاصر هم آیت الله خویی رحمته الله علیه درباره او می گوید:

جابر را باید از ثقات و بزرگان به شمار آورد؛ به دلیل شهادت علی بن ابراهیم قمی و شیخ مفید در رساله عددیه، شهادت ابن غضائری، و کلام امام صادق علیه السلام در صحیحیه زیاد (خویی، ۱۴۱۳ ق: ج ۴، ۳۴۴).^۴

۱. قبل أبو محمد الجعفی، عربی قدیم، نسبه: ابن الحارث بن عبد یغوث بن کعب بن الحارث بن معاویة بن وائل بن مرار بن جعفی. لقی أبا جعفر وأبا عبد الله علیه السلام، و مات فی آیامه، سنة ثمان و عشرين و مائة. روی عنه جماعة غمز فیهم و ضعفوا، منهم: عمرو بن شمر، و مفضل بن صالح، و منخل بن جمیل، و یوسف بن یعقوب. و کان فی نفسه مختلطاً، و کان شیخنا أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان علیه السلام ینشدنا أشعاراً کثیرة فی معناه تدل علی الاختلاط، لیس هذا موضعاً لذكرها، و قل ما یورد عنه شیء فی الحلال و الحرام (نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ۱۲۸).

۲. حدثنی حمدویه و ابراهیم ابنا نصیر، قالاً: حدثنا محمد بن عیسی عن علی بن الحکم، عن ابن بکیر، عن زرارة، قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن أحادیث جابر؟ فقال: ما رأیته عند أبی قط إلا مرة واحدة و ما دخل علی قط.

۳. «عن زیاد بن أبی الحلال، قال: اختلف أصحابنا فی أحادیث جابر الجعفی، فقلت لهم: أسأل أبا عبد الله علیه السلام، فلما دخلت ابتدأنی، فقال: رحم الله جابر الجعفی کان یصدق علينا، لعن الله المغیره بن سعید کان یکذب علينا».

۴. أقول: «الذی ینبغی أن یقال: إن الرجل لا بد من عده من الثقات الأجلاء لشهادة علی بن ابراهیم، و الشیخ المفید فی

گفتنی است که ناقل برخی روایاتی که در مدح و ستایش جابر نقل شده، خود شخص جابر است^۱ که مستلزم دور است. این که آیا می‌توان بر روایات جابرین یزید اعتماد کرد یا خیر؟ باید گفت که در توقیق جابرین یزید جعفری در میان رجالیان، اتفاق نظر دیده نمی‌شود و تنها ابن غضائری قائل به وثاقت ایشان شده که آن را هم علامه حلی نقل کرده است. از آن جایی که بیشتر رجالیان متقدم معتقد به ضعف و اختلاط شخص جابر شده‌اند، به نظر می‌رسد که قول به وثاقت او غیرمعتبر و ناتمام است. در کتاب *منتهی المقال* درباره سوءاستفاده غلات از شخصیت و روایات جابر و غالی شمردن او چنین گزارش شده است:

او از اصحاب اسرار صادقین علیهم‌السلام بوده و کراماتی را بیان می‌کرده که عقول افراد ضعیف تاب و تحمل درک و فهم آنها را نداشتند؛ بنابراین برخی و به ویژه عامه و غلات به او افتراء زده و غالی نامیدند (مازندرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۲، ۲۱۶-۲۱۷).^۲

از این رو، پذیرش و مرزبندی روایات وی، نیاز به اعتبارسنجی سندی و دلالتی دارد.

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُتَخَلِّ بْنِ جَمِيلٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ» يَعْنِي بِذَلِكَ مُحَمَّدٌ عليه السلام وَقِيَامُهُ فِي الرَّجْعَةِ يَنْذِرُ فِيهَا حَلِي، ۱۷: م: ۱۹۵۰؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۵۲۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۵۳، ۶۴).

این روایت در تفسیر قمی، بدون سند ذکر شده است (قمی، ۱۳۶۷ش: ج ۲، ۳۹۳؛ حویزی، ۱۴۱۵ق: ج ۵، ۴۵۳؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸ش: ج ۳، ۱۴). در *بحار الانوار* هم در یک جا، در سند

رسالته العددية، و شهادة ابن الغضائري، على ما حكاها العلامة، و لقول الصادق عليه السلام في صحيحة زياد إنه كان يصدق علينا».

۱. عن عمرو بن شمر، عن جابر، قال: «دخلت على أبي جعفر عليه السلام وأنا شاب، فقال: من أنت؟ قلت: من أهل الكوفة، قال ممن؟ قلت: من جعفی، قال: ما أقدمك الى هاهنا؟ قلت: طلب العلم، قال: ممن؟ قلت: منك، قال: فاذا سألك أحد من أين أنت؟ فقل من أهل المدينة، قال، قلت: أسألك قبل كل شيء عن هذا، أي محل لي ان اكذب؟ قال: ليس هذا بكذب من كان في مدينة فهو من اهلها حتى يخرج. قال و دفع إلى كتابا و قال لي: ان انت حدثت به حتى تهلك بنو امية فعليك لعنتي و لعنة آبائي، و اذا أنت كتمت منه شيئا بعد هلاك بنى أمية فعليك لعنتي و لعنة آبائي، ثم دفع إلى كتابا آخر، ثم قال و هاك هذا فان حدثت بشيء منه أبدا فعليك لعنتي و لعنة آبائي» (كشى، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۴۳۸). عن أبي جميلة، عن جابر، قال: رويت خمسين الف حديث ما سمعه أحد مني» (همان: ۴۴۰).

۲. الظاهر أنه كان من أصحاب أسرارهما و كان يذكر بعض المعجزات التي لا تدرکها عقول الضعفاء، فنسبوا إليه ما نسبوا، سيما الغلاة و العامة.

روایت به جای «عمار بن مروان»، «عمار بن مسروق» نقل شده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۵۳، ۴۲). سند این روایت «مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُتَخَلِّ بْنِ جَمِيلٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ» با پنج روایت دیگر در موضوع رجعت مشترک است، بنابراین ابتدا راویان واقع شده در سند بررسی و سپس حکم نهایی درباره آن بیان می‌شود:

تقریباً بیشتر رجال یون، منخل بن جمیل را ضعیف و فاسدالعقیده می‌دانند. نجاشی در رجالش که قوی‌ترین و مهم‌ترین کتاب رجالی ماست، درباره او می‌گوید:

منخل بن جمیل، به کار خرید و فروش کنیز اشتغال داشت. ضعیف است و روایاتش فاسد است (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۴۲۱).^۱

کشی می‌گوید:

منخل بن جمیل، به خرید و فروش کنیز اشتغال داشت. محمد بن مسعود می‌گوید: از علی بن الحسن درباره منخل پرسیدم، گفت: او اعتباری ندارد و متهم به غلو است (کشی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۶۶۴).^۲

این عبارت اتهام غلو راوی را می‌رساند. ابن غضائری هم با عبارات صریح‌تری به غلو او اشاره می‌کند:

منخل بن جمیل، به خرید و فروش کنیزان می‌پرداخت، اهل کوفه است. ضعیف است و در مذهبش، غلو وجود دارد (ابن غضائری، ۱۴۲۲ق: ۸۹).^۳

در مراجعه به کتب اصلی رجال، مشاهده می‌شود که ذیل عنوان «عمار بن مروان» فقط یک شخص را تعریف می‌کنند. نجاشی درباره او می‌گوید:

عمار بن مروان، مولى بنی ثوبان بن سالم مولى بيشكر است و برادری به نام عمرو دارد و هر دو برادر تقه‌اند. از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت می‌کند. کتابی هم دارد که محمد بن سنان از آن نقل می‌کند و سند ما (نجاشی) به آن کتاب، از طریق محمد بن جعفر از احمد بن محمد بن سعید از محمد بن المفضل بن ابراهیم از محمد بن سنان از عمار بن مروان است (نجاشی،

۱. منخل بن جمیل الاسدی بیاع الجواری، ضعیف، فاسد الروایه.

۲. المنخل بن جمیل الکوفی بیاع الجواری، قال محمد بن مسعود: سألت علی بن الحسن عن المنخل بن جمیل، فقال: هو لاشیء متهم بالعلو.

۳. منخل بن جمیل بیاع الجواری... کوفی، ضعیف، فی مذهبہ غلو.

۱۳۶۵ش: ۲۹۱).^۱

شیخ طوسی در رجالش بعد از آن که «عمّار بن مروان» را در شمار اصحاب امام صادق علیه السلام می‌آورد، درباره او می‌گوید:

عمّار بن مروان مولای بیشکر، خزّاز (خز فروش) و کوفی بوده است (طوسی، ۱۳۷۳ش: ۲۵۲).^۲

در رجال ابن غضائری هم آمده است:

عمّار بن مروان ثوبانی که مولای بنی ثوبان است، موالی بنی بیشکر کوفی هم هست و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل می‌کند (ابن غضائری، ۱۴۲۲ق: ۷۴).^۳

بنابراین عمّار بن مروان ثوبانی همان بیشکری کوفی است. علامه حلی نیز می‌گوید:

عمّار بن مروان که مولای بنی ثوبان بن سالم است، مولای بیشکر است. خودش و برادرش عمرو، هر دو ثقه بوده و عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند (حلی، ۱۴۰۲ق: ۱۲۸).^۴

پس در کتاب رجال نجاشی و رجال ابن غضائری و خلاصه علامه، فقط از «عمّار بن مروان ثوبانی بیشکری» نام برده شده و از «عمّار بن مروان» دیگری نام برده نشده است. «محمد بن سنان» به شدت فردی مختلف فیه است؛ برخی او را تکذیب و برخی او را تأیید و توثیق نموده‌اند. نجاشی درباره محمد بن سنان نوشته است:

او فردی ضعیف است که نمی‌توان به سخن او تکیه کرد و به حدیثی که تنها از او نقل می‌شود، اعتماد نمی‌شود.^۵

بر اساس این عبارت تنها روایات منفرد محمد بن سنان کنار گذاشته می‌شود. شیخ طوسی در

۱. عمار بن مروان مولی بنی ثوبان بن سالم مولی بیشکر و أخوه عمرو، ثقتان روی عن أبي عبدالله علیه السلام. له كتاب. أخبرنا محمد بن جعفر قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا محمد بن المفضل بن إبراهيم عن محمد بن سنان عنه بالكتاب. در الفهرست شیخ طوسی هم چنین نقل شده است: «عمار بن مروان له كتاب. أخبرنا أبو عبدالله عن محمد بن علی بن الحسين عن أبيه عن سعد بن عبدالله و الحمیری و محمد بن یحیی و أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن عمّار بن مروان» (قهپایی، ۱۳۶۴ش: ج ۴، ۲۴۳). شیخ حرفی از وثاقت عمّار بن مروان نرده است و طریقی هم با طریقی جناب نجاشی متفاوت است. اما در هر دو طریق نجاشی و شیخ طوسی، راوی از عمّار بن مروان، محمد بن سنان است.

۲. عمّار بن مروان البشکری مولا هم الخزاز الكوفی.

۳. عمّار بن مروان الثوبانی مولی بنی ثوبان موالی بنی بیشکر کوفی. بیروی عن أبي الحسن و أبي عبدالله علیهما السلام.

۴. عمّار بن مروان مولی بنی ثوبان بن سالم، مولی بیشکر و أخوه عمرو ثقتان روی عن أبي عبدالله علیه السلام.

۵. هو رجل ضعیف جداً لا یعول علیه و لا یلتفت الی ما تفرد به.

کتاب تهذیب خود دقیقاً هم همین نظر را در تعامل با روایت محمد بن سنان دارد:

وَمُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ مَطْعُونٌ عَلَيْهِ ضَعِيفٌ جِدًّا وَمَا يَسْتَبِدُّ بِرِوَايَتِهِ وَلَا يَشْرِكُهُ فِيهِ غَيْرُهُ لَا يَعْمَلُ عَلَيْهِ.

کشی در رجال خود روایاتی دال بر غالی بودن محمد بن سنان ذکر کرده است. از صفوان بن یحیی نقل شده است که:

أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانَ كَانَ مِنَ الطَّيَارَةِ فَقَصَمْنَا هُ (کشی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۷۹۶).

محمد بن سنان، از غلات بود و ما در مقابل او ایستادیم. کشی همچنین از فضل بن شاذان نقل می‌کند:

لَأَسْتَحِلُّ أَنْ أُرْوَى أَحَادِيثَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ (کشی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۷۹۶).

جائز نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم. این عبارات، به نوعی اهل غلو بودن محمد بن سنان را می‌رساند. ابن غضائری، محمد بن سنان را به حدیث‌سازی متهم کرده و می‌گوید:

وَيُضَعِفُ وَاهِلٌ غَلُوهُ اسْتِثْنَاءً مِنْهُ وَنَمِيٌّ تَوَانٌ بِهِ أَوْ اعْتِمَادُ كَرْدٍ.^۲

در حالی که رجالیان دیگر، وضع حدیث را به ابن سنان نسبت نداده‌اند. مطالبی هم در توثیق محمد بن سنان بیان شده است. در کتاب *اختيار المعرفة الرجال* چنین گزارش شده است شیخ مفید درباره وثاقت محمد بن سنان در *ارشاد* می‌گوید:

أَخْبَرَنَا أَبُو خَالِدٍ أَنَّ إِمَامَ كَاسِمَ علیه السلام وَازْتِمَاتٍ وَاهِلٌ وَرِعٌ اسْتِثْنَاءً مِنْهُ (کشی، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۶۳).^۳

در *مستدرک الوسائل* هم گزارشی نقل شده که حاکی از توثیق و یا مدح محمد بن سنان است (نوری، ۱۴۲۹ق: ج ۲۲، ۶۷-۶۸). از بررسی قرائن و ادله وثاقت و ضعف می‌توان این احتمال را داد که محمد بن سنان در یک مقطعی عنوان غالی را نداشته و توثیق او مربوط به آن زمان است، اما عبارات «مطعون» فیه، غال و ضعیف، مربوط به دوره‌ای بوده است که غلو در او آشکار شده بود. ارکان رجالیون، محمد بن حسین ابی خطاب را به وثاقت، جلالت، بزرگی و حُسن تصنیف، یاد کرده‌اند (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۳۴؛ تقی‌الدین حلی، ۱۳۴۲ش: ۲۸۶؛ حلی،

۱. یعنی روایتی که فقط او نقل کرده باشد.

۲. ضعیف غال یضع لایلتفت إلیه.

۳. إینه من خاصة الكاسم علیه السلام و ثقاته و أهل الورع و العلم و الفقه من شيعته.

۱۴۰۲ق: ۱۴۱؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ۹۶).^۱ بنابراین، روایت از نظر سند، قابل اعتماد نیست. هرچند از نظر دلالت هم فقط بر رجعت پیامبر ﷺ دلالت دارد، اما نسبت به زمان این بازگشت و مدت زمان آن ساکت است و دلالتی ندارد. روایاتی که سند آنها مشترک با سلسله سند حدیث فوق است عبارتند از:

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُتَخَلِّ بْنِ جَمِيلٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّهَا لِأَخَذِي الْكَبِيرِ نَذِيرًا يَعْنِي مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، نَذِيرًا لِلْبَشَرِ فِي الرَّجْعَةِ» (حلی، ۱۹۵۰م: ۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۵۲۲).

مراد از نذیر در روز رجعت حضرت محمد ﷺ است.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُتَخَلِّ بْنِ جَمِيلٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ الْمُدْتَرِّهُوَ كَائِنٌ عِنْدَ الرَّجْعَةِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَحْيَاءُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أَمْوَاتٌ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ: نَعَمْ وَاللَّهِ لَكُفْرَةٌ مِّنَ الْكُفْرِ بَعْدَ الرَّجْعَةِ أَشَدُّ مِّنَ الْكُفْرَاتِ قَبْلَهَا» (حلی، ۱۹۵۰م: ۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۵۲۲-۵۲۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۵۳، ۴۲).

از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ و آن حضرت از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که فرمود: آمدن «مدثر» در رجعت حتمی است. مردی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آیا پیش از قیامت انسان زنده می‌شود و باز می‌میرد؟ فرمود: آری والله یک لحظه کفر بعد از رجعت سخت‌تر از چند کفر قبل از رجعت است.

۳. مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُتَخَلِّ بْنِ جَمِيلٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي قَوْلِهِ وَمَا أُرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ فِي الرَّجْعَةِ (حلی، ۱۹۵۰م: ۲۶).

این روایت علاوه بر مشکل سندی روایت دوم، از نظر دلالت هم نسبت به اثبات رجعت، ناتمام است؛ زیرا، این آیه در روایتی دیگر، به گونه‌ای متفاوت تفسیر شده است:

وَاللَّهُ يَقُولُ وَمَا أُرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ يَعْنِي بِهِ مَنَ عَلَى الْأَرْضِ وَالْحُجَّةُ مَنَ بَعْدِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُومُ مَقَامَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ (ابن قولویه، ۱۴۱۷ق: ۵۴۳).

۱. اسم ابی الخطاب زید جلیل من اصحابنا، عظیم القدر، کثیر الروایة، ثقة، عین، حسن التصانیف، مسکون إلى روایتہ (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۳۳۴).

۴. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُتَخَلِّ بْنِ جَمِيلٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: وَقَوْلُهُ: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ يُظْهِرُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الرَّجْعَةِ (بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۵، ۹۴ و ۳۶۷):

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه مبارکه «او کسی است که رسول خود را با دین حق برای هدایت بشر فرستاد تا او را بر همه ادیان پیروز گرداند» فرمود: خداوند دین حق را در رجعت بر سایر ادیان برتری می دهد.

۵. سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُتَخَلِّ بْنِ جَمِيلٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، فِي قَوْلِهِ: حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ: «هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، إِذَا رَجَعَ فِي الرَّجْعَةِ» (بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۷۲۱، ۳۲، ۴).

روایت دوم

الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّامِ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ وَاللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ رَجُلٌ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ يَزِدَادُ تِسْعًا قُلْتُ مَتَىٰ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ بَعْدَ الْقَائِمِ عليه السلام قُلْتُ وَكَمْ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِهِ قَالَ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُتَنَصِّرُ فَيُطْلَبُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَدَمَاءِ أَصْحَابِهِ فَيَقْتُلُ وَيَسِي حَتَّىٰ يَخْرُجَ السَّفَاحُ (طوسی، ۱۴۱۱ق: ۲۴۰؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۵۳، ۱۰۰ و ۱۴۵).

شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ ق و فضل بن شاذان^۱ متوفای ۲۶۰ ق است. با این فاصله ۲۰۰ ساله، شیخ نمی تواند مستقیم و بی واسطه این روایات را از فضل شنیده باشد. از این رو شیخ طوسی در مشیخه در کتاب *تهذیب الاحکام* طریق خود به فضل بن شاذان را بیان کرده است. اما این روایتی که مورد بحث است، در تهذیب نیست؛ بلکه در *الغیبه* شیخ طوسی است. با توجه به تصریح میرلوحی (م ۱۰۳۸ ق) مبنی بر در اختیار داشتن کتاب *اثبات الرجعه* فضل بن شاذان در زمان تألیف کتاب خودش به نام *کفایة المهتدی*^۲ در قرن یازدهم می توان احتمال داد که

۱. فان الفضل بن شاذان من أصحاب أبي الحسن الهادي و أبي محمد العسكري عليه السلام، و ابوه شاذان بن جبريل من اصحاب يونس بن عبد الرحمن، و ولادته بعد ثلاثين و مائة بأزيد من اربعين سنة (كشي، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۶۰۹).

۲. قال الشيخ الكامل العادل العابد الزاهد المتكلم الخبير الفقيه التحرير النبيل الجليل ابومحمد الفضل بن شاذان بن الخليل - برد الله مضجعه و جعل في الفردوس الى الائمة الطاهرين مرجعه - في كتاب المرسوم ب اثبات الرجعه: حدثنا... (ميرلوحی، ۱۴۲۶ق: ۴۲۹).

روایت‌هایی که شیخ طوسی در الغیبه از فضل بن شاذان نقل می‌کند، نقل از یک اثر مکتوب فضل بن شاذان است. به این معنا که تا زمان شیخ طوسی این کتاب فضل بن شاذان، وجود داشته است و شیخ طوسی به گونه‌ای روایات را نقل نموده که گویی کتاب در مقابلش وجود دارد. لذا سند روایت مشکلی ندارد. در نقل دیگری که از نظر محتوی هم سو و هم افق با حدیث ذکر شده است، این‌گونه گزارش شده است:

عَمْرُوبْنُ ثَابِتٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: «وَاللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ رَجُلٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ وَيَزِدَادُ تِسْعًا قَالَ قُلْتُ فَحَتَّى ذَلِكَ قَالَ بَعْدَ مَوْتِ الْقَائِمِ قَالَ قُلْتُ وَكَمْ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالِمِهِ حَتَّى يَمُوتَ قَالَ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً مِنْ يَوْمِ قِيَامِهِ إِلَى مَوْتِهِ قَالَ قُلْتُ فَيَكُونُ بَعْدَ مَوْتِهِ هَرْجٌ قَالَ نَعَمْ خَمْسِينَ سَنَةً قَالَ ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُتَنَصِّرُونَ إِلَى الدُّنْيَا فَيَطْلُبُ دَمَهُ وَدَمَ أَصْحَابِهِ فَيَقْتُلُ وَيَسْبِي حَتَّى يُقَالَ لَوْ كَانَ هَذَا مِنْ ذُرِّيَةِ الْأَنْبِيَاءِ مَا قَتَلَ النَّاسُ كُلَّ هَذَا الْقَتْلِ فَيَجْتَمِعُ النَّاسُ عَلَيْهِ أَبِيصُهُمْ وَأَشْوَدُهُمْ فَيَكْتُمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقُوهُ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ فَإِذَا اشْتَدَّ الْبَلَاءُ عَلَيْهِ مَاتَ الْمُتَنَصِّرُونَ وَخَرَجَ السَّفَاحُ إِلَى الدُّنْيَا غَضَبًا لِلْمُنْتَصِرِ فَيَقْتُلُ كُلَّ عَدُوِّ لَنَا جَابِرٍ وَيَمْلِكُ الْأَرْضَ كُلَّهَا وَيُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ وَيَعِيشُ ثَلَاثِمِائَةَ سَنَةٍ وَيَزِدَادُ تِسْعًا ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا جَابِرُ وَهَلْ تَدْرِي مِنَ الْمُتَنَصِّرِ وَالسَّفَاحِ يَا جَابِرُ الْمُتَنَصِّرُ الْحُسَيْنُ وَالسَّفَاحُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» (مفید، ۱۴۱۴ق: ۲۵۸).

البته این روایت در تفسیر عیاشی به صورت مرسل آمده است (عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۲، ۳۲۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۲۳، ۶۲۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۵۳، ۴۶-۱۴۷).

جابر گوید:

از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

«به خدا سوگند، یکی از ما اهل بیت، سیصد و نه سال بر زمین فرمانروایی می‌کند. عرض کردم: در چه زمانی؟ فرمود: پس از مرگ امام قائم علیه السلام. عرض کردم: امام قائم علیه السلام از زمان قیام خویش چند سال زنده می‌ماند؟ فرمود: نوزده سال، از روز قیام تا روز مرگش». عرض کردم: آیا پس از مرگ قائم علیه السلام آشوب می‌شود؟ فرمود: آری! پنجاه سال آشوب می‌شود آن‌گاه منتصر ظهور می‌کند و برای او و یارانش خون خواهی می‌کند. سپس دست به کشتار و اسارت می‌زند تا جایی که گویند، اگر او از سلاله پیامبران بود این چنین مردم را نمی‌کشت. آن‌گاه همه مردم، اعم از سیاه و سفید علیه او بسیج می‌شوند تا این‌که او مجبور می‌شود به حرم خدا پناه جوید. پس وقتی سختی به او شدت می‌گیرد، منتصر می‌میرد و سفاح به طرفداری از او ظهور می‌کند و تمام دشمنان ما را به قتل می‌رساند و

فرمانروای تمام زمین می‌شود و خدای عزوجل کار او را به صلاح می‌آورد و سید و نه سال عمر می‌کند. آن‌گاه امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! آیا می‌دانی منتصر و سقاح چه کسانی هستند؟ ای جابر منتصر همان حسین و سقاح همان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.

در این روایت، سلسله سند از شیخ مفید تا «عمروبن ثابت» حذف شده و به همین دلیل، روایت از نظر سند ضعیف، مرفوع و غیرقابل اعتماد است. اما احادیثی که مضمون مشابه و مرتبط دارند، می‌توانند یکدیگر را تقویت کنند. این همان شیوه تعاضد مضمونی و یافتن شواهد است. هرچند این روایات مشابه، اسناد ضعیفی دارند، اما چون در کنار یکدیگر قرار بگیرند، بخش مشترک میان خود را تأیید می‌کنند (مسعودی، ۱۳۹۵: ۱۳۵). در هر دو حدیث، تصریح می‌شود که رجعت بعد از ظهور خواهد بود. به این معنا که پس از ظهور حضرت، افرادی نیکو همچون برخی انبیا و صالحان برای یاری حضرت به دنیا بر می‌گردند. از این رو با توجه به هم سو بودن دلالت هر دو روایت، حکم به صحت روایت می‌شود.

روایت سوم

حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيْبٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سُئِلَ عَنْ جَابِرٍ، فَقَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ جَابِرًا، بَلَغَ مِنْ فَهْمِهِ أَنَّهُ كَانَ يَعْرِفُ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ» يَعْنِي الرَّجْعَةَ (قی، ۱۳۶۷: ج ۲، ۱۴۷: بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۴، ۲۹۱، ۴: حویزی، ۱۴۱۵: ج ۴، ۱۴۴: مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۲۲، ۹۹).

با توجه به روایان این حدیث؛ می‌توان آن را معتبر و صحیح دانست. همین مضمون با سند زیر هم گزارش شده است:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ شِمْرٍ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام جَابِرٌ فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ جَابِرًا لَقَدْ بَلَغَ مِنْ عِلْمِهِ أَنَّهُ كَانَ يَعْرِفُ تَأْوِيلَ هَذِهِ الْآيَةِ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ يَعْنِي الرَّجْعَةَ (عیاشی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۲۵: بحرانی، ۱۴۱۶: ج ۱، ۹۱).

بعضی از روایاتی که در مورد جابر رسیده است، از طریق «عمروبن شمر ابو عبد الله الجعفی» است که در کتاب‌های رجال، بسیار تضعیف شده است (نجاشی، ۱۳۶۵: ج ۱ و ۲۸۷: ابن غضائری، ۱۴۲۲: ج ۷۴: حلی، ۱۴۰۲: ج ۲۴۲: تقی‌الدین حلی، ۱۳۴۲: ج ۴۸۹).

روایت چهارم

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا ابْنُ فَضَيْلٍ حَدَّثَنَا سَعْدُ الْجَلَدِ عَنْ جَابِرِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ يَا بَنِي إِثْنِكَ سَتُسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَهِيَ أَرْضٌ قَدِ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَ
 أَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَهِيَ أَرْضٌ تُدْعَى عُمُورًا وَإِنَّكَ تَسْتَشْهَدُ بِهَا وَيَسْتَشْهَدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ
 مِنْ أَصْحَابِكَ لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَتَلَا قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا لِيُنْفِئْنَا فَمِنَّا
 نَرِدُّ عَلَى نَبِيِّنَا ثُمَّ أَمَكَتْ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ فَأَخْرُجُ خُرْجَةَ يَوْافِقُ
 ذَلِكَ خُرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقِيَامَ قَائِمِنَا وَحَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... ثُمَّ لَمَهْرَنَ مُحَمَّدًا ﷺ
 لِيُؤَاهُ وَلِيُدْفَعَنَّهُ إِلَى قَائِمِنَا مَعَ سَيْفِهِ ثُمَّ إِنَّا نَمُتُكَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يُخْرِجُ
 مِنْ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ عَيْنًا مِنْ دُهْنٍ وَعَيْنًا مِنْ لَبَنٍ وَعَيْنًا مِنْ مَاءٍ ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 يَدْفَعُ إِلَى سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَبْعَثُنِي إِلَى الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ وَلَا آتِي عَلَى عَدُوٍّ إِلَّا أَهْرَفْتُ
 دَمَهُ وَلَا أَدْعُ صَنَمًا إِلَّا أَحْرَفْتُهُ حَتَّى أَقَعَ إِلَى الْهِنْدِ فَأَفْتَحَهَا... (راوندی، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ۸۴۸؛
 مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۴۵، ۸۱).

این روایت به دلیل ارسال سند و مجهول بودن «سعد اَبی عمرو الجلاب» و عدم توصیف
 وی،^۱ از نظر سند غیر قابل اعتماد است.

دسته سوم: روایت زراره بن اعین

روایت در تفسیر عیاشی آمده است:

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۲ لَمْ يَذُقِ الْمَوْتَ مَنْ قُتِلَ وَقَالَ:
 لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَرْجِعَ حَتَّى يَذُوقَ الْمَوْتَ (عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۱، ۲۱۰).

امام باقر علیه السلام درباره آیه «هر کسی چشونده طعم مرگ است»، فرمود:

کسی که کشته شده طعم مرگ را نچشیده و ناچار است رجعت کند تا بچشد.

سند روایت در تفسیر عیاشی مرسل است و قابل اعتماد نیست.

دسته چهارم: روایت حمران بن اعین

راوی نخست گونه چهارم از روایات تفسیری صادر شده از امام باقر علیه السلام حمران بن اعین
 است:

أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرِ الْقَصَبَانِيِّ،
 عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ

۱. سعید ابوعمر الجلاب کوفی (تقی الدین حلی، ۱۳۴۲ش: ۳۸)؛ سعد الجلاب: هو ابن اَبی عمر (استرآبادی، ۱۴۲۲ق:

ج ۵، ۳۵۲).

۲. عنکبوت: ۵۷.

يُجْعَلُ لِحَاكِمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَيَمْلِكُ حَتَّى تَفْعَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ (بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۳، ۵۰۷: ۵؛ حلی، ۱۹۵۰م: ۲۷).

کشی گفته است:

حمران بن اعین با ضمه حرف «حاء» و یا کسر آن برادر زواره بن اعین بوده و از قاریان مورد اعتمادی بود که حمزه زیات از او قرائت کرده است. علمای اهل سنت نیز به بزرگی او اعتراف کرده‌اند، اما برخی او را به دلیل رافضی مورد طعن خود قرار دادند (کشی، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۴۵).

در این روایت دو نفر از سلسله سند به نام‌های «سعید» و «داود بن راشد» مجهول الحال هستند و توصیفی ندارند (طوسی، ۱۳۷۳ش: ۱۳۴؛ تقی‌الدین حلی، ۱۳۴۲ش: ۳۲). دو نفر به همین نام «داود ابزاری» در رجال وجود دارد که یکی از آنها داود بن راشد ابزاری و دیگری داود بن سعید ابزاری که هر دو مجهول هستند.^۱

دسته پنجم: روایت اَبِي الصَّامِتِ الحُلْوَانِي

روایت از ابی صامت حلوانی از قول امام علی علیه السلام است:

وَيَأْتِنَادِي إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الرِّيَّاحِيُّ، عَنْ أَبِي الصَّامِتِ الحُلْوَانِي، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَنَا قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، لَا يَدْخُلُهَا دَاخِلٌ إِلَّا عَلَى أَحَدٍ قِسْمَيْنِ، وَأَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ، وَأَنَا الْإِمَامُ (لِسُنِّ بَعْدِي)، وَالْمُؤَدِّي عَمَّنْ كَانَ قَبْلِي، لَا يَتَقَدَّمُنِي أَحَدٌ إِلَّا أَحْمَدُ عليه السلام وَإِنِّي وَإِيَاهُ لَعَلَى سَبِيلٍ وَاحِدٍ، إِلَّا أَنَّهُ هُوَ الْمُدْعُو بِاسْمِهِ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ السِّتَّ: عِلْمَ الْمَنِيَا وَالْأَبْلَايَا، وَالْوَصَايَا، وَفَضْلَ الْخُطَابِ، وَإِنِّي لَصَاحِبُ الْكَرَاتِ وَذَوْلَةُ [ذَوْلَةَ] الدُّوَلِ، وَإِنِّي لَصَاحِبُ الْعَصَا وَالْمَيْسَمِ، وَالذَّابَّةُ الَّتِي تُكَلِّمُ النَّاسَ (فروخ صفار، ۱۴۰۴ق: ۲۲۰؛ حلی، ۱۹۵۰م: ۴۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۴، ۲۲۷).

من صاحب رجعت‌ها و دولت‌ها هستم و صاحب عصا و آهن داغ‌کننده‌ام. من جنبه زمینم که با مردم سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد که روایت از نظر دلالت، قوی است، در میان راویان سلسله سند، گفته شده که «ابوصامت الحلوانی» از اصحاب امام باقر علیه السلام است و از امام صادق علیه السلام هم نقل حدیث نموده است (خوئی، ۱۴۱۳ق: ج ۲۲، ۲۰۵). «ابوعبدالله الرياحی» مجهول است (بسام، ۱۴۲۶ق: ج ۲، ۶۳۰). مامقانی می‌گوید: بر اسم و احوال ابوعبدالله ریاحی

۱. داود ابزاری: و الظاهر أنه أما ابن راشد أو ابن سعید (استرآبادی، ۱۴۲۲ق: ج ۵، ۷۳).

آگاهی ندارم (مامقانی، بی تا: ج ۳، ۲۵). اگر منظور از «علی بن حسان»، «علی بن حسان بن کثیر الهاشمی» باشد، نجاشی او را بسیار ضعیف خوانده است (نجاشی، ۱۳۶۵ ش: ۲۵۱). اما اگر «علی بن حسان الواسطی» باشد، مشکلی ندارد و ثقه است (ابن غضائری، ۱۴۲۲ ق: ۱۱۴). نتیجه این که روایت از لحاظ سندی، غیرقابل اعتماد است.

جمع بندی

ناقلان اولیه روایات رجعت از امام باقر علیه السلام را پنج نفر به نام های ابی حمزه ثمالی، جابر بن یزید جعفی، زراره بن اعین، حمران بن اعین و ابی صامت حلوانی تشکیل می دهند. از ابی حمزه ثمالی دو روایت مطرح شد که هر دو غیرقابل اعتماد بودند. از جابر بن یزید جعفی یازده روایت مورد تحلیل قرار گرفت که تنها سه روایت صحیح شمرده شد. از زراره بن اعین، حمران بن اعین و ابی صامت حلوانی هم هر کدام یک روایت مورد بررسی قرار گرفت که هر سه رد شدند. در نهایت این که از مجموع شانزده روایت مطرح در مسئله رجعت، یک روایت، معتبر و صحیح بود، روایات نوع دوم ازدسته دوم هم به دلیل اشتراک محتوایی با روایت دیگر مورد پذیرش قرار گرفت، ولی سایر روایات به دلیل مرسل بودن سند، مجهول بودن راویان و ضعیف و متهم بودن برخی راویان به غلو قابل اعتماد نبودند.

نقد و بررسی توهم تحریف قرآن با استناد به روایت ابی حمزه ثمالی ذیل آیه ۲۴ سوره نحل

قسمت پایانی روایت اول ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام علاوه بر ضعف سند، به گونه ای است که گویا بیان امام حاکی از این است که نوعی تحریف در قرآن رخ داده است. در این روایت درباره آیه ۲۴ سوره نحل چنین آمده است:

حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام ... نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ هَكَذَا «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ فِي عَلِيٍّ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قی، ۱۳۶۷ ش: ج ۱، ۳۸۳؛ بحرانی، ۱۴۱۶ ق: ج ۳، ۴۱۱؛ قسی مشهدی، ۱۳۶۸ ش: ج ۷، ۱۹۵؛ نهاوندی، بی تا: ج ۳، ۵۷۱).

در متن روایت تعبیر «فی علی» آمده است که در قرآن موجود، وجود ندارد.^۱ این دسته از

۱. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (نحل: ۲۴).

روایات دلالت می‌کنند بر این که به صراحت نام ائمه علیهم السلام در بعضی از آیات ذکر شده است؛ ولی چون قرآن فعلی خالی از این اسامی می‌باشد؛ این نشان دهنده آن است که در قرآن موجود تحریف به نقیصه واقع شده است. محدث نوری (م ۱۳۲۰ ق) از جمله کسانی است که در ذیل دلیل یازدهم به استناد بعضی روایات ادعا می‌کند که بخشی از قرآن که درباره ائمه معصومین علیهم السلام یا دشمنان آنان بوده، حذف شده و اکنون در قرآن فعلی وجود ندارد و این تحریف به نقیصه در قرآن را ثابت می‌کند (محدث نوری، ۱۹۴-۱۹۷). روایت مورد استناد ایشان عبارت است از: «و عنہ (= کلینی) عن ابی علی الأشعری عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان عن إسحاق بن عمار عن أبی بصیر عن أبی جعفر علیه السلام، قال: «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ: رُبْعٌ فِينَا، وَ رُبْعٌ فِي عَدُوِّنَا، وَ رُبْعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ، وَ رُبْعٌ فَرَائِضٌ وَ أَحْكَامٌ» (کلینی، ۱۳۶۵ ش: ج ۶، ۴۶۴)؛ قرآن بر چهار بخش نازل شده است: یک چهارم درباره ما، یک چهارم درباره دشمنان ما، یک چهارم سنت‌ها و أمثال و یک چهارم فرایض و احکام. در روایت مذکور می‌فرماید: ربعی از قرآن درباره ما و ربع دیگر درباره دشمنان ما نازل شده است؛ در حالی که در قرآن فعلی نه درباره اهل بیت علیهم السلام و نه درباره دشمنان آنها آیه ای وجود ندارد. لذا معلوم می‌شود که در قرآن فعلی تحریف به نقیصه واقع شده است (محدث نوری، ۱۹۴-۱۹۷).

۱. مستندسازی روایت

روایت مورد بحث با سند فوق در کتاب‌های زیرگزارش شده است:

کلینی، الکافی، ج ۲، ۶۲۸؛ فیض کاشانی، الصافی، ج ۱، ۹؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ۱۶۷؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ۴۸؛ مجلسی، روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، ۱۲۶؛ مازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۱۱، ۷۲؛ مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۲، ۵۱۷؛ شیبانی، نهج‌البیان عن کشف معانی القرآن، ج ۱، ۱۳؛ قمی مشهدی، تفسیرکنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۲، ۲۴۵.

شیخ مفید هم بدون سند اینگونه نقل کرده است:

قال علیه السلام: نزل القرآن أربعة أرباع: ربع فينا، وربع في عدونا، وربع سنن وأمثال، وربع فرائض وأحكام، ولنا أهل البيت كرائم القرآن (مفید، ۱۴۱۴ ق: ۸۰).

مضمون این روایت در کتاب‌های روایی با چند سند از أصبغ بن نباته از امام علی علیه السلام نیز

نقل شده است:

۱. «حدَّثني الحسين بن الحكم الحبري، قال: حدَّثنا حسن بن حسين، عن حسين بن سليمان، عن أبي الجارود، عن الأصبع بن نباتة، عن علي عليه السلام، قال: نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْبَاعٍ، رُبْعٌ فِيْنَا، وَرُبْعٌ فِي عَدُوْنَا، وَرُبْعٌ فِي فَرَائِضٍ وَأَحْكَامٍ، وَرُبْعٌ سُنَنٌ وَأَمْثَالٌ وَلَنَا كَرَامُ الْقُرْآنِ» (حبري، ۱۴۰۸ق: ۲۳۳؛ حسكاني، ۱۴۱۱ق: ۱، ۵۹؛ عياشي، ۱۳۸۰ق: ج ۱، ۹؛ يعقوبی، ج ۲، ۱۳۶).

۲. «عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَاضِلُ أَسْتَاذُ الْمُحَدِّثِينَ فِي زَمَانِهِ فُرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ رَجِيحِ الْهَمْدَانِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ زَكْرِيَّا قَالَا [قَالَ] حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سِرَاجٍ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ أُعَيْنَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عليه السلام قَالَ: الْقُرْآنُ أَرْبَعَةٌ أَرْبَاعٍ رُبْعٌ فِيْنَا وَرُبْعٌ فِي عَدُوْنَا وَرُبْعٌ فَرَائِضٌ وَأَحْكَامٌ وَرُبْعٌ حَلَالٌ وَحَرَامٌ وَلَنَا كَرَامُ الْقُرْآنِ» (كوفي، ۱۴۱۰ق: ۴۶؛ قی مشهدی، ۱۳۶۸ش: ج ۱، ۴؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۲۴، ۳۰۵).

همچنین مضمون این حدیث با سندهای متعدد از ابن عباس نیز نقل شده است:

فُرَاتُ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى [قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ ثَابِتٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ شُعْبَةَ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ الْحَكِيمِ] عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخَذَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَدِي وَيَدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ... فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيَّهُ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فَتَلَاهَا النَّبِيُّ عَلَيَّ أَصْحَابِهِ فَتَعَجَّبُوا مِنْ ذَلِكَ عَجَبًا شَدِيدًا فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِمَا تَعَجَّبُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ أَرْبَعَةٌ أَرْبَاعٍ فَرُبْعٌ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ خَاصَّةً وَرُبْعٌ فِي أَعْدَائِنَا وَرُبْعٌ حَلَالٌ وَحَرَامٌ وَ رُبْعٌ فَرَائِضٌ وَأَحْكَامٌ وَإِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي عَلَيَّ كَرَامُ الْقُرْآنِ (كوفي، ۱۴۱۰ق: ۲۴۹؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۳، ۷۴۰).

حاکم حسکانی نیز این حدیث را ذکر کرده است (حسکانی، ۱۴۱۱ق: ج ۱، ۵۷). ابن مغزالی هم این روایت را از ابن عباس نقل کرده است (ابن مغزالی، ۱۴۲۶ق: ۲۵۸).

۲. شناسائی روایات موافق با مضمون روایت مورد بحث

۱. کَمَا رَوَاهُ ابْنُ الْمَغَازِلِيِّ الشَّافِعِيُّ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله قَالَ، قَالَ: «الْقُرْآنُ أَرْبَعَةٌ أَرْبَاعٍ: فَرُبْعٌ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ خَاصَّةً، وَرُبْعٌ حَلَالٌ، وَرُبْعٌ حَرَامٌ، وَرُبْعٌ فَرَائِضٌ وَأَحْكَامٌ، وَاللَّهُ أَنْزَلَ فِيْنَا كَرَامُ الْقُرْآنِ» (بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۶ و ۴۹).

۲. العدة عن سهل وعلى عن أبيه جميعا عن السرداد عن أبي حمزة عن أبي يحيى و عن الأصبع بن نباتة قال: سمعتُ أميرالمؤمنين عليه السلام يقول «نَزَلَ الْقُرْآنُ أَثَلَاثًا ثَلَاثٌ فِيْنَا وَ فِي عَدُوْنَا وَ

تُلُّتُ سُنَنَ وَ أَمْثَالَ وَ تُلُّتُ فَرَائِضَ وَ أَحْكَامَ» (عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۱، ۹؛ کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ۶۲۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۲۴؛ مجلسی، ۱۳۹۹ق، ۱۳۶؛ مازندرانی، ۱۴۲۱ق: ج ۱۱، ۷۱)؛ قرآن بر سه قسمت نازل شده؛ یک سوم قرآن درباره ما و دشمنان ماست، یک سوم هم درباره آداب و سنن و امثال است و یک سوم هم درباره فرائض و احکام است. این احادیث که از کمیت بیشتری برخوردارند، در منابع اهل سنت نیز کم و بیش یافت می‌شوند؛ از جمله حاکم حسکانی آورده است:

عن الأصبغ بن نباتة قال: سمعت عليا يقول: نزل القرآن أثلاثا: ثلث فينا، وثلث في عدونا، وثلث فرائض وأحكام وسنن وأمثال (حسکانی، ۱۴۱۱ق: ج ۱، ۵۸).

۳. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْكَرْخِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ إِلَى خَيْمَةَ قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا خَيْمَةَ الْقُرْآنُ نَزَلَ أَثْلَاثًا تُلُّتُ فِيْنَا وَ فِي أَحِبَّائِنَا، وَ تُلُّتُ فِي أَعْدَائِنَا وَ عَدُوِّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا وَ تُلُّتُ سُنَّةً وَ مَثَلًا» (عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۱، ۱۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ۲۴؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۱، ۴۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۸۹، ۱۱۵).

۳. بررسی و نقد سندی و محتوایی روایت

الف) نقد سندی

بررسی سند روایت کافی: عنه (=کلینی) عن ابی علی الأشعری عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان عن إسحاق بن عمار عن أبی بصیر عن أبی جعفر (ع): ۱. أحمد بن إدريس بن أحمد أبوعلی الأشعری القمی: «كان ثقة، فقیها، فی أصحابنا، کثیر الحدیث، صحیح الروایة، له کتاب نوادر» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۹۲)؛ ۲. محمد بن عبد الجبار همان محمد بن أبی الصهبان است که قمی و ثقة است (کشی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ۶۰۳؛ طوسی، ۱۳۷۳ش: ۳۹۱؛ حلی، ۱۴۰۲ش: ۱۴۲)؛ ۳. صفوان بن یحیی: «کوفی، ثقة ثقة، عین» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۱۹۷)؛ ۴. اسحاق بن عمار: «شیخ من أصحابنا، ثقة، و روی إسحاق عن أبی عبدالله و أبی الحسن (ع)» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۷۱). شیخ طوسی هم گفته: «ثقة، له کتاب» (طوسی، ۱۳۷۳ش: ۳۳۱)؛ ۵. یحیی بن القاسم ابی بصیر: «و قیل: أبو محمد، ثقة، و جیه، روی عن أبی جعفر و أبی عبدالله (ع)» (نجاشی، ۱۳۶۵ش: ۴۴۱). اگرچه سند این حدیث به ظاهر مشکلی ندارد و صحیح است؛ اما در سند بعضی از این روایات هم مضمون با این حدیث، ضعف‌هایی دیده می‌شود. علامه عسکری در سند روایاتی که فرات کوفی نقل کرده است، خدشه وارد کرده و

می نویسد:

حسین بن ثابت در کتب رجالی ذکر نشده است. حماد بن اعین هم در کتب رجالی یافت نشد. حسن بن عبدالرحمن هم مجهول الحال است (عسکری، ۱۳۷۴ش: ج ۳، ۱۶۸).

البته همان طور که در قسمت‌های قبل بیان شد، وجود یک روایت صحیح در کنار اشتراک محتوایی مجموعه روایات یاد شده، باعث تقویت آنها شده و حکم به اعتبار محتوای آنها می‌شود.

ب) نقد محتوایی

۱. بعضی گفته‌اند: این حدیث که می‌فرماید: «ربع قرآن درباره اهل بیت و ربع آن درباره دشمنان آنهاست»، هرگز بر تحریف لفظی قرآن دلالت نمی‌کند و منظور امام از «ربع فینا و...» اسامی ائمه و دشمنان ائمه نیست؛ بلکه به این معناست که ربع تأویل قرآن درباره اهل بیت و ربع تأویل آن درباره دشمنان آنهاست (نجارزادگان، ۱۳۷۸ش: ۷۷). شاهد بر این معنا، احادیثی صحیح‌السندی است که تصریح می‌کند نام ائمه اطهار به صورت مشخص در قرآن به کار نرفته است. از جمله حدیث کلینی با سند صحیح از ابابصیر که می‌گوید:

علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس و علی بن محمد، عن سهل ابن زیاد ابی سعید، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن ابن مسکان، عن ابی بصیر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». قال: نزلت في علي والحسن والحسين، قلت: إن الناس يقولون فما باله لم يسم علياً وأهل بيته في كتاب الله؟ قال عليه السلام فقولوا لهم: إن رسول الله صلى الله عليه وآله نزلت عليه الصلاة ولم يسم لهم ثلاثاً ولا أربعاً، حتى كان رسول الله صلى الله عليه وآله الذي فسرهم ذلك (كليني، ۱۳۶۵ش: ج ۱، ۲۸۶)؛ از امام صادق عليه السلام درباره معنای آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» پرسیدم. امام فرمود: این آیه درباره امام علی و حسن و حسین عليهم السلام نازل شده است. گفتم: مردم می‌گویند چرا نام علی و اهل بیتش در کتاب خدا نیامده است؟ حضرت فرمود: به آنان بگو بر رسول خدا صلى الله عليه وآله نماز نازل شد، ولی نامی از ۳ رکعت و ۴ رکعت آن در قرآن نیست؛ تا آن که رسول خدا صلى الله عليه وآله تعداد رکعات و احکام نماز را برای مردم تفسیر کردند. بنابراین درباره ائمه نیز شرح و تفسیر آن به عهده رسول خدا صلى الله عليه وآله است.

آیت‌الله خوئی درباره این حدیث می‌نویسد:

این حدیث صحیح بر تمام آن روایات حاکم است (یا لا اقل نص در مراد، و آن روایات ظاهر در مرادند) و مراد آنها را روشن می‌کند به این که نام ائمه عليهم السلام در قرآن با صفات و

ویژگی‌های شان و نه با ذکر نام متعارف آنها، آمده است (خویی، ۱۴۳۰ ق: ۲۳۰-۲۳۱).

۲. امام خمینی رحمته الله علیه هم می‌فرماید: «اگر کتاب الهی پر از نام اهل بیت و نام امیر مؤمنان و اثبات وصایت و امامت ایشان با اسم بوده است و سپس با تحریف ساقط شده، چرا خود امام علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و نیز سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و سایرین از یاران امام علی علیه السلام، که دائم بر خلافت امام علی علیه السلام احتجاج می‌کردند، هرگز به آن آیات احتجاج نکردند؟! چرا آنان به احادیث نبوی در تفسیر آیات استدلال می‌کردند، با آن که قرآن در میان آنان بوده است؟!» (امام خمینی، ۱۴۲۷ ق: ۲۴۳-۲۴۷).

۳. منظور این نیست که در یک سوم یا یک چهارم قرآن به صراحت نام امام علی علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام یا دشمنان آنان ذکر شده باشد؛ بلکه منظور این است که یک چهارم یا یک سوم قرآن درباره فضائل و مناقب اخیار یا صفات اشراری است که اظهر مصادیق آن اهل بیت علیهم السلام یا دشمنان آنان می‌باشند (عاملی، ۱۴۱۳ ق: ۲۵۶). به عنوان نمونه خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ (مؤمنون: ۱-۲).

بدون شک کامل‌ترین و روشن‌ترین مصداق‌های این آیات، اهل بیت علیهم السلام هستند. پس این روایات که می‌فرماید: یک سوم یا یک چهارم قرآن درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده است، به این معنا نیست که تنزیل به عنوان وحی قرآنی باشد؛ بلکه بحث این است که این آیات فضائل و مناقب را ذکر کرده که بر اهل بیت علیهم السلام منطبق می‌شوند. همان‌طور که امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود:

يَا مُحَمَّدُ إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَيَّرَ فَتَحْنُ هُمْ وَإِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَى فَهُمْ عَدُوْنَا (عیاشی، ۱۳۸۰ ق: ج ۱، ۱۳).

نتیجه‌گیری

امام باقر علیه السلام در مقطع زمانی خود با اندیشه‌های انحرافی مواجه بودند که فعالیت‌های فرهنگی غلات یکی از این شاخه‌های انحرافی است. غلو و عقاید غلوآمیز از موضوعات پراهمیت تاریخ اسلام است که روایات و اخبار تاریخی را تحت تأثیر قرار داده است. در مجموع بیانات اهل بیت علیهم السلام اشاره به واقعیت رجعت وجود داشته است. در عصر امام سجاد علیه السلام مسئله رجعت به عنوان مسئله‌ای که در آینده اتفاق خواهد افتاد، بحث می‌شده ولی استدلال بر آن و رد شبهات آن مطرح نبوده، ولی از عصر امام باقر علیه السلام به بعد، بحث‌های استدلالی به

صورت جدی پیرامون آن صورت گرفته است. پایه و مبنای رجعت در شیعه روایاتی است که از ائمه علیهم‌السلام رسیده است. برخی مستندات روایات تفسیری رجعت و جزئیات آن، قابل خدشه است و در استناد آنها به برخی آیات ابهام جدی وجود دارد. بررسی‌های رجالی نشان می‌دهد که برخی روایات رجعت که با افکار غالبان تناسب دارد، در تفاسیر روایی راه یافته‌اند. این امر با توجه به حضور راویان غالی مانند «منخل بن جمیل» در سلسله اسناد برخی از روایات مشخص می‌شود. همچنین با مطالعه علم رجال روشن می‌شود روایات تفسیری رجعت که در زمان امام باقر علیه‌السلام عمدتاً از جابر بن یزید جعفی نقل شده است، از درجه اعتبار ساقط هستند؛ زیرا براساس گزارش‌های رجالیان معتبر مانند نجاشی، جابر در مقطعی از عمر خود، دچار اختلاط شده بود و دفاع‌های برخی رجالیان معاصر در توثیق او، چیزی جز توجیه نیست. همچنین بعضی از این احادیث دلالت ندارند که زیاده‌ها از جنس وحی قرآنی بوده، سپس با تحریف از قرآن موجود ساقط شده‌اند، بلکه محتوا و سبک این روایات، نشان می‌دهد که منظور شرح و تفسیر آیه به عنوان تأویل از جانب خداست؛ زیرا هر آنچه از سوی خدا نازل می‌شود حتماً نباید وحی قرآنی باشد، بلکه نوعی وحی برای شرح و تفسیر آیات وجود دارد که آن هم نازل شده از سوی خداست و تأویل و یا تفسیر آیه شناخته می‌شود.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن ابی زینب النعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق)، *الغیبه*، تحقیق: فارس حسون کریم، قم: أنوار الهدی.
۲. ابن المغازلی، علی بن محمد (۱۴۲۶ق)، *مناقب علی بن ابی طالب علیه‌السلام*، قم: انتشارات سبب النبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۴. ابن حبان، محمد (بی‌تا)، *المجروحین من المحدثین*، مکه المکرمه: دارالباز للنشر والتوزیع - عباس أحمد الباز.
۵. ابن غضائری، احمد بن حسین (۱۴۲۲ق)، *الرجال*، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث.
۶. ابن فارس، احمد بن زکریا (۱۴۰۴ق)، *معجم مقاییس اللغة*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

۷. ابن قولويه، جعفر بن محمد (۱۴۱۷ق)، *كامل الزيارات*، تحقيق: الشيخ جواد القيومي، قم: مؤسسة نشر الفقاهة.
۸. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بيروت: دار صادر.
۹. ابن دريد، محمد بن الحسن (۱۹۸۷م)، *جمهرة اللغة*، بيروت: دارالعلم للملايين.
۱۰. اردبيلي، محمد بن علي (۱۴۰۳ق). *جامع الرواة وازاحة الاشتباهات عن الطرق والأسناد*، بيروت: دارالأضواء.
۱۱. ازهرى، محمد بن احمد (بى تا)، *التهديب اللغة*، بيروت: دار احياء التراث العربى.
۱۲. استرآبادى، محمد بن علي (۱۴۲۲ق)، *منهج المقال فى تحقيق أحوال الرجال*، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۱۳. بحراني، سيدهاشم (۱۴۱۶ق)، *البرهان فى تفسير القرآن*، تهران: بنياد بعثت.
۱۴. بسام، مرتضى (۱۴۲۶ق)، *زبدة المقال من معجم الرجال*، بيروت: دارالمحجة البيضاء.
۱۵. تقى الدين حلى، حسن بن علي (۱۳۴۲ش)، *الرجال*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. حبرى، حسين بن حكم (۱۴۰۸ق)، *تفسير الحبرى*، بيروت: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۱۷. حسكاني، عبيدالله بن عبدالله (۱۴۱۱ق)، *شواهد التنزيل لتواعد التفضيل*، تهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامى.
۱۸. حلى، حسن بن سليمان (۱۹۵۰م)، *مختصر بصائر الدرجات*، النجف الاشرف: منشورات المطبعة الحيدرية.
۱۹. حلى، حسن بن يوسف (۱۴۰۲ق)، *رجال العلامة الحلى*، قم: الشريف الرضى.
۲۰. حويزى، عبدعلى بن جمعه (۱۴۱۵ق)، *تفسير نور الثقلين*، قم: اسماعيليان.
۲۱. خرمشاهى، بهاء الدين (۱۳۷۷ش)، *دانش نامه قرآن وقرآن پژوهشى*، تهران: انتشارات دوستان.
۲۲. خويى، سيد ابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، *معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة*، بى جا: بى نا.
۲۳. خويى، سيد ابوالقاسم (۱۴۳۰ق)، *البيان فى تفسير القرآن*، قم: مؤسسة احياء آثار الامام الخوئى.
۲۴. راغب اصفهاني، حسين بن محمد (۱۴۱۲ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، بيروت: دار الشامية.
۲۵. راوندى، قطب الدين (۱۴۰۹ق)، *الخراج والخراج*، قم: مؤسسه امام مهدي عليه السلام.
۲۶. شريف، مرتضى (۱۴۰۵ق)، *رسائل الشريف المرتضى*، قم: دارالقرآن الكريم.

۲۷. شہرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۱۳ق)، الملل والنحل، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۲۸. شیبانی، محمد بن حسن (۱۴۱۳ق)، نہج البیان عن کشف معانی القرآن، قم: نشر الہادی.
۲۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تہران: انتشارات ناصر خسرو.
۳۰. طریحی، فخرالدین محمد (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، تہران: نشر مرتضوی.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق)، الغیة، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية.
۳۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۳ش)، رجال، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۳۳. عاملی، جعفر مرتضی (۱۴۱۳ق)، حقائق ہامہ حول القرآن الکریم، بیروت: دارالصفوہ.
۳۴. عسکری، مرتضی (۱۳۷۴ش)، القرآن الکریم وروایات المدرستین، قم: کلیة اصول الدین.
۳۵. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، التفسیر، تہران: مکتبۃ العلمیة الاسلامیة.
۳۶. فراہیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، قم: انتشارات ہجرت.
۳۷. فروخ صفار، محمد بن الحسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، تہران: منشورات الاعلمی.
۳۸. فیض کاشانی، محمد بن شاہ مرتضی (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تہران: مکتبۃ الصدر.
۳۹. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم: مؤسسة دارالہجرہ.
۴۰. قشیری نیشابوری، مسلم (بی تا)، الصحیح، بیروت: دارالفکر.
۴۱. قمی مشہدی، محمد بن محمد رضا (۱۳۶۸ش)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تہران: وزارت فرہنگ و ارشاد اسلامی.
۴۲. قمی، علی بن ابراہیم (۱۳۶۷ش)، تفسیر القمی، قم: دارالکتاب.
۴۳. قہپایی، عنایت اللہ (۱۳۶۴ش)، مجمع الرجال، قم: اسماعیلیان.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش)، الکافی، تہران: دارالکتب الإسلامیة.
۴۵. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۴ق)، اختیار معرفة الرجال، قم: مؤسسة آل البيت علیہ السلام لإحياء التراث.
۴۶. کوفی، فرات بن ابراہیم (۱۴۱۰ق)، تفسیر، تہران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي.
۴۷. مازندرانی، مولی محمد صالح (۱۴۲۱ق)، شرح اصول الکافی، بیروت: دار إحياء التراث العربی للطباعة و النشر و التوزيع.

۴۸. مازندرانی حائری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۶ق)، *منتهی المقال فی أحوال الرجال*، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاهیات التراث.
۴۹. مامقانی، عبدالله (بی تا)، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لاهیات التراث.
۵۰. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق)، *بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليه السلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۱. مجلسی، محمد تقی (۱۳۹۹ق)، *روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، قم: بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور.
۵۲. مسعودی، عبدالهادی (۱۳۹۵)، *تفسیر روایی جامع*، قم: دارالحدیث.
۵۳. مظفر، محمد رضا (۱۴۲۹ق)، *عقائد الإمامیه*، قم: انتشارات أنصاریان.
۵۴. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتاب الاسلامیه.
۵۵. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۷ق)، *انوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۵۶. میرلوحی سبزواری، محمد بن محمد (۱۴۲۶ق)، *کفایه المتهدی فی معرفه المهدی عليه السلام*، قم: دارالتفسیر.
۵۷. نجارزادگان، فتح الله (۱۳۷۸ش)، *سلامة القرآن من التحریف*، تهران: پیام آزادی.
۵۸. نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵ش)، *رجال*، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۵۹. نعمان، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، *اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات*، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
۶۰. نعمان، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، *الاختصاص*، بیروت: دارالمفید للطباعة والنشر والتوزیع.
۶۱. نعمان، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، *المسائل السرویة*، بیروت: دارالمفید للطباعة والنشر والتوزیع.
۶۲. نمازی شاهرودی، علی (۱۴۱۴ق)، *مستدرکات علم رجال الحدیث*، تهران: فرزند مؤلف.
۶۳. نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۸۱ش)، *فرق الشیعه*، ترجمه: محمد جواد مشکور، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶۴. نوری، حسین بن محمد تقی (۱۲۹۸ش)، *فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب*، چاپ

سنگی .

۶۵ . نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۲۹ق)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت: مؤسسة

آل البيت عليه السلام لإحياء التراث .

۶۶ . نهماوندی، محمد (بی تا)، *نفعات الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم: مؤسسة البعثه .

۶۷ . یحیی بن معین (بی تا)، *تاریخ ابن معین*، دمشق: دار المأمون للتراث .

۶۸ . یعقوبی، احمد بن اسحاق (بی تا)، *تاریخ یعقوبی*، بیروت: دارصادر .